

## از کشاورزی تا کتابداری

علی صادق‌زاده وایقان\*

در روستای وایقان<sup>(۱)</sup> چشم به جهان گشودم دو سه سال بیشتر نداشتم که مشکلات مادی باعث شد تا زادگاهمان را ترک کردیم و به روستای چهرگان<sup>(۲)</sup> رفتیم و در آنجا پدرم کارگاه قالبیافی راه‌اندازی کرد. به مدرسه ابتدائی می‌رفتم که انقلاب شد، بعد از حدود ۴ سال اقامت در چهرگان، مجدداً به روستای خودمان برگشتیم و تحصیلات خویش را تا سوم راهنمایی در زادگاهم ادامه دادم، سپس برای ادامه تحصیل به دبیرستان گلشن راز شبستر قدم گذاشتم، پس از طی دوره فشرده یک ماهه آموزشی در شهریور ۱۳۶۸ در دانشسرای تربیت معلم سراب، هم‌زمان با

---

\* دانشجوی دکترای کتابداری و اطلاع‌رسانی و مدیر گروه فراهم‌آوری مخطوطات سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

۱. وایقان یکی از روستاهای آذربایجان شرقی بود و در ۵ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان شبستر واقع شده، که در سال ۱۳۷۲ به همت مردم سخت‌کوش آن و با راهنمایی جناب آقای دکتر حسن امین‌لو - نماینده دوره سوم و چهارم شبستر در مجلس شورای اسلامی و معاون محترم وزرای بهداشت دولت‌های هشتم، نهم و دهم - به شهر تبدیل شده است. جمعیت آن بالغ بر ۵ هزار نفر و در فصل کاری (خرداد - تیر - مرداد - شهریور) حدود ۴۵۰۰ نفر جمعیت شناور به آن اضافه می‌شود. کار و فعالیت اکثریت مردم وایقان، آجرپزی بوده و برخی نیز به کشاورزی و دامپروری مشغول می‌باشند.
۲. چهرگان یکی از روستاهای استان آذربایجان شرقی است که در ۵ کیلومتری بخش تسوج شهرستان شبستر واقع شده است، مردمی بسیار مؤمن، مهربان و مهمان‌نواز دارد.

تحصیل در دبیرستان، عصرها بعد از فارغ شدن از مدرسه به عنوان آموزشیار به تدریس در روستا پرداختم، سال ۱۳۶۹ دیپلم تجربی گرفته، به مدت یک سال با نهضت سوادآموزی منطقه یک تهران به عنوان آموزشیار همکاری کردم، سال ۱۳۷۰ وارد دانشگاه شده، ۱۳۷۴ در رشته مهندسی کشاورزی باگرایش دامپروری فارغ التحصیل شدم، اسفند ماه ۱۳۷۴ به خدمت مقدس سربازی رفته، بعد از سپری کردن دوره آموزش عمومی نظامی، در مرکز آموزش بهداری نزاچا در تهران مشغول خدمت شدم، این مرکز یک کتابخانه عمومی با مجموعه بسیار غنی در پزشکی داشت اما کتابدار نداشت و درش بسته بود. جناب آقای مهندس رضا کوهنورد<sup>(۱)</sup> که همزمان با اینجانب در آن مرکز مشغول خدمت بود، بنده را به عنوان کتابدار و مدیر کتابخانه به فرمانده مرکز<sup>(۲)</sup> پیشنهاد کرده بود، چون ایشان می دانست که من در کتابخانه باقرالعلوم روستای وایقان<sup>(۳)</sup> - کتابخانه‌ای بسیار کوچک اما فعال که در یک اتاق ۱۰ متری مستقر و حدود ۵۰۰ جلد کتاب داستان و کودکان داشت که با سلیقه اعضای فعال در دو قفسه فلزی چیده شده بود - در زمان دانش‌آموزی مدتی به عنوان عضو فعال یا کتابدار؟ فعالیت کرده بودم. بالاخره با مساعدت فرمانده و رئیس محترم عقیدتی سیاسی<sup>(۴)</sup> مرکز مسئولیت کتابخانه را عهده‌دار شده و در کتابخانه را باز نموده و خدمات دادیم، که خود ماجراها و داستان‌ها دارد.

... اسفند ۱۳۷۶ خدمت مقدس سربازی را تمام کرده به زادگاهم برگشتم، اسناد و مدارک

۱. وی نوه شادروان استاد غلامعلی نجار و متولد وایقان می‌باشد. دوره ابتدایی هم مدرسه، در دوره راهنمایی، دبیرستان، دانشگاه همکلاس و همیشه با هم بودیم مثل دوقلوها. هر دو در عقیدتی سیاسی و در یک آسایشگاه خدمت کردیم. در عید غدیر ۱۳۷۶ توسط حاج آقا فقیه ایمانی از فضایی بزرگوار اصفهان ساکن در قم صیغه اخوت بین ما جاری شده است. ایشان هنرمند، استاد خوشنویسی با درجه فوق ممتاز و مدیر یکی از واحدهای دانشگاه پیام نور استان آذربایجان شرقی هستند.
۲. جناب سرهنگ (سرتیپ؟) مصطفی امکانی از فرماندهان نمونه، مؤمن و دلسوز نزاچا.
۳. زمانی که وزارت جهاد سازندگی از کتابخانه‌های روستایی حمایت می‌کرد.
۴. حاج آقا مشهدی، نمونه مؤمن واقعی که اخلاق عملی و رفتارش به ویژه در رعایت حلال و حرام بی‌نظیر بود و در بنده تحولی عجیب به وجود آورد. هرکجا هست خداوند به سلامت کامل حفظ‌اش کند.



لازم را جهت استخدام در شرکت پشتیبانی امور دام کشور - وابسته به وزارت جهاد سازندگی - تحویل دادم، تا مراحل استخدام و گزینش تکمیل شود. در فاصله‌ای که پرونده در وزارت جهاد تکمیل شود و دعوت به کار شوم به شغل بنایی در زادگاهم پرداختم.

یکی از روزهای اواخر بهار ۱۳۷۷ با لباس کارگری به منزل برمی‌گشتم که شهردار وایقان<sup>(۱)</sup> مرا دید و گفت: شما روابط اجتماعی خوبی دارید و شنیده‌ام که با کتابداری آشنا هستید،<sup>(۲)</sup> می‌خواهم شما را به عنوان مسئول کتابخانه وایقان به اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی معرفی کنم. گفتم هرچه صلاح می‌دانید! اواسط تابستان بود و سخت سرگرم بنایی بودم که از طریق پست ابلاغ‌ام به عنوان مسئول و کتابدار وایقان با امضاء مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان آذربایجان شرقی<sup>(۳)</sup> به دستم رسید، رئیس نمایندگی فرهنگ و ارشاد شبستر<sup>(۴)</sup> و شهردار وایقان که رونوشت ابلاغ‌ام را دریافت کرده بودند پیگیری می‌کردند، اما من در دوراهی مانده بودم، که در کجا کار کنم؟ وزارت جهاد سازندگی یا کتابخانه. کتابخانه‌ای نبود در واقع باید کتابخانه را راه‌اندازی و تجهیز می‌کردم. چهار ماهی گذشت ولی کارهای بنایی که تعهد کرده بودم تمام نشده بود. اول آذر ۱۳۷۷ مصادف با سفر رئیس جمهور وقت به شبستر، با توکل به خدا و ارسال نامه به فرهنگ و ارشاد اسلامی تصمیم گرفتم، کتابخانه زادگاهم را دایر کنم<sup>(۵)</sup> و بعد از مدت کوتاهی که کتابخانه راه افتاد بروم و در وزارت جهاد خدمت کنم اما...

بالاخره کتابخانه در ۱۳ اسفند ۱۳۷۷ در یک زیرزمین استیجاری<sup>(۶)</sup> به دست

۱. جناب آقای حسین طلوعیان هریس که اکنون شهردار شندآباد هستند.
۲. توسط همکلاسی دوران راهنمایی و دبیرستانی‌ام آقای میر علی طباطبایی که از کارکنان شهرداری وایقان می‌باشند.
۳. جناب آقای رسول بشیری‌وند، اکنون بازنشست شده‌اند.
۴. جناب آقای علی عدلی‌شندی، اکنون بازنشست شده‌اند.
۵. زمانی دانش‌آموز راهنمایی بودم مدارس کتابخانه نداشت، دریغ از یک لغت‌نامه که حداقل دست بگیریم و نگاه کنیم. همیشه غبطه مبصر کلاس را می‌خوردیم که هر موقع معلمان لغت‌نامه و یا فرهنگ لازم داشتند مبصرها می‌آوردند و در بین کلاس تا دفتر آن را لمس و زیارت می‌کردند و یا تورق می‌نمودند.
۶. ساختمان جناب آقای سید حسن طباطبایی وایقان.

فرماندار شهرستان شبستر<sup>(۱)</sup> رسماً افتتاح شد. با عنایت خداوند متعال، مسئولان محلی و مساعدت مردم فرهنگ دوست و ایقان، کتابخانه روز به روز رونق بیشتر گرفت و من نیز علاقمندتر و...

اوایل سال ۱۳۷۹ بود که اطلاع دادند باید کتابداران غیر کتابدار یک دوره فشرده کتابداری عمومی در مرکز آموزش قم وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بگذرانند. ۱۸ اردیبهشت دوره شروع شد، گفتند از دو کتابخانه آیت الله مرعشی و آیت الله بروجردی نیز در طول دوره بازدید خواهید کرد. استادها یکی پس از دیگری آمدند و مباحث کتابداری را تدریس کردند، حاج آقا مقدم از کتابخانه آیت الله مرعشی رده بندی، حاج آقا رضانی از دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم مجموعه سازی، آقای فراهانی از کتابخانه مرعشی حفاظت منابع و... تدریس می کردند. به احتمال زیاد ۱۰ خرداد بود، مینی بوس راه افتاد و پس از طی مسافتی در کنار خیابانی توقف کرد.

کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، تابلوی بزرگ آهنی سبز رنگ، که از دور خود را نمایان می کرد. نمای آجری بیرون ساختمان با کاشی کاری های مخصوص اش مسجد را در ذهن آدمی متبادر می کرد اما این بار نیز، تابلوی کاشی کاری شده کتابخانه بود که ابهام را می زدود.

بفرمایید، خوش آمدید، از این طرف. صحبت های آقای<sup>(۲)</sup> بود که به استقبال مان آمده بود. قبری را دیدم که ضریح داشت، فکر کردم امام زاده و زیارتگاهی است، "دستور حضرت امام به نخست وزیر وقت" و "سجاده ای که بر روی آن هفتاد سال نماز شب گزاردم با من دفن کنید"، نوشته و جملاتی بود که اولی به ستون و دومی به ضریح نصب شده بود. آقاگفت: بهتر است از اینجا شروع کنیم، اینجا آرامگاه متولی کتابخانه است، وصیت کرده مرا در ورودی کتابخانه دفن کنید تا طالبان علم و مطالعه کنندگان... از روی قبرم عبور کنند. خدایا این دیگه کیست! بفرمایید: این جا مخزن کتاب های چاپی است، کتاب هایی که همگی جلد

۱. جناب آقای صدیقیان، خداوند حفظ اش نماید.

۲. در مراجعات بعدی با ایشان آشنا شدم، آقای اوسطی مسئول روابط عمومی کتابخانه می باشند.



گالینگور داشت و به ترتیب قطع چیده شده بود تا حداکثر استفاده از فضا بشود.

بفرمایید: اینجا بخش نشریات است و...

بفرمایید: اینجا سالن مطالعه پژوهشگران است و...

بفرمایید: اینجا بخش صحافی است و...

بفرمایید: اینجا بخش مرمت است، آقای فراهانی مسئول بخش مرمت است و خودش

باید توضیح بدهد - همان کسی که درس حفاظت منابع را برایمان تدریس می‌کرد - همکاران

من هم خوشنویس، هم کاغذساز، هم تذهیب‌کار و هم جلدساز و... این دستگاه گردگیر کتاب

است که تازه خریداری شده، و این...؛ نمونه کاغذهای دست‌ساز، نمونه جلد‌های روغنی

ترمیم شده، بعضی ابزار و وسایل مرمت و... در ویتترین خودنمایی می‌کرد.

جالب‌تر از همه تعدادی از اوراق یک کتاب را نشان دادند و گفتند که این مطالب

منحصر به فرد است و ما آن را از داخل جلد یک نسخه خطی درآورده و جدا

کرده‌ایم و... خدایا اگر اینها کتابدارند ما...؟

بفرمایید: اینجا آزمایشگاه کتاب است، آلودگی میکروبی، قارچی و... کتاب‌ها را

اینجا شناسایی و درمان می‌کنیم، بفرمایید چند حشره زنده‌ای که از اوراق کتابی

برداشت شده، زیر میکروسکوپ ببینید. چه آزمایشگاه تمیز و مجهزی! اینجا هم

آقای فراهانی متخصص بود.

بفرمایید: اینجا درمانگاه و قرنطینه کتاب است و کتاب‌ها قبل از ورود به مخزن

۲۴ الی ۴۸ ساعت در دستگاه‌ها به صورت ایستاده قرار داده می‌شوند و...

بفرمایید: اینجا بخش کتاب‌های چاپ سنگی است و...

و بفرماییدهای فراوان.

می‌دانم خسته هستید اما اینک جایی را بازدید می‌کنیم که خستگی‌تان را

فراموش کنید.

در گاو صندوق باز شد.

بفرمایید: اینجا مخزن نسخه‌های خطی است، این‌ها قرآن‌ها هستند به ترتیب تاریخ

کتابت، اینها کتاب‌های آسمانی ادیان مختلف، اینها تفاسیر مختلف به ترتیب تاریخ تألیف از

قدیم به جدید، این سند ازدواج حضرت امام است، این کتاب خط مؤلف متعلق به فلان

دانشمند است، این شجره‌نامه به خط آقا است و... عزیزان من توجه کنید آقای مرعشی رحمته الله هیچ موقع مستطیع نشد تا به سفر حج برود زیرا تمام درآمدش را صرف خرید کتاب کرد، او هفت ماه روزه و نماز استیجاری به جا آورد تا این نسخه نفیس فقهی را بخرد، او دو ماه روزه گرفت تا این نسخه علمی را بخرد، او او او و اوهای بیشتر... اشک از چشمانم سرازیر شده بود امام آنقدر برایم تعجب‌آور و جذاب بود که هیچ اقدامی برای پاک کردن اشک چشمانم نکردم، او خودش هم عادی صحبت نمی‌کرد تن صدایش یه جوریه شده بود! یک نگاهی به بقیه انداختم، اشک چشم از گونه‌های همه قطره قطره جاری می‌شد و...

بفرمایید، انشاءالله خسته نشده‌اید.

درگاو صندوق بسته شد.

این را بگویم و شما را به خدا می‌سپارم، اینها لباس‌های آقا هستند، آقا هیچ وقت از وسایل خارجی استفاده نکرده، حتی دگمه‌های لباس‌اش از پارچه می‌باشد و... این عکس آقا در حال کلنگ‌زنی طرح توسعه کتابخانه است، یک ماه و نیم از وفاتشان. چهره‌ای نورانی، رنج دیده و...

بفرمایید: هدیه ناقابل خدمتتان،<sup>(۱)</sup> اگر خواستید می‌توانید در نماز جماعت کتابخانه شرکت کنید، چیزی به اذان نمانده است.

و بالاخره بدرقه شدیم.

خدایا چه دیدم! مسجد، مدرسه، دانشگاه، زیارتگاه، کتابخانه یا...

و خدایا چه شنیدم! مستطیع نشده، زیارت خانه خدا نرفته اما کتاب حج نوشته! چه طوری؟ چه کسی اطلاعات داده؟ چه کسانی غسل‌اش دادند؟ وصیت نامه‌اش؟ محل دفنش؟ و... اینها سؤالات و مطالبی بود که ذهن‌ام را درگیر کرده بود برای یک تصمیم مهم. علی تو نباید به فکر کار و استخدام در سازمان دیگر باشی اگر کتابداری خوب نبود چرا مرعشی کتابدار شده و کتابخانه ساخته، آن هم کتابخانه‌ای که آوازه جهانی دارد و هزار و یک دلیل و منطق دیگر.

آمده بودم که بروم اما ایثار، ساده‌زیستی، تواضع کم‌نظیر و... و از همه مهمتر روح کتابخانه سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی رحمته الله به من ندا داد علی بمان! تصمیم را

۱. وصیت‌نامه آقا با یک جلد کتاب آشنایی با کتابخانه.



- گرفتم و من، ماندگار شدم و بالاخره از کشاورزی به کتابداری رفتم.
- خداوند را شاکرم که توفیق داد درسی را که از آقای مرعشی رحمته الله علیه و کتابخانه اش تلمذ کرده بودم، باعث شد به کار کتابداری عشق بورزم و بیش از پیش تلاش کنم، تا این که با مساعدت مسئولان، کمک و اعتماد مردم فرهنگ دوست و ایقان به ویژه اعضای سخت کوش انجمن کتابخانه، علاوه بر توسعه و تجهیز ساختمان جدید کتابخانه عمومی و ایقان و افتتاح آن در سال ۱۳۸۲، برکاتی برای مردم شریف و ایقان و موفقیت هایی برای حقیر حاصل شد که مدیون مرعشی هستم. اهم آنها به قرار زیر است:
- سال ۱۳۷۹ انجمن کتابخانه و ایقان، به عنوان انجمن نمونه کشور انتخاب شد.
  - سال ۱۳۸۰ کتابدار نمونه استان و کشور انتخابم کردند.
  - سال ۱۳۸۰ احداث کتابخانه عمومی کارگران را شروع کردیم.
  - سال ۱۳۸۲ در کارشناسی ارشد کتابداری پذیرفته شدم.
  - سال ۱۳۸۳ وارد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران شدم.
  - سال ۱۳۸۴ در بخش نسخه های خطی کتابخانه ملی مشغول شدم.
  - سال ۱۳۸۵ در دکترای کتابداری پذیرفته شدم.
  - سال ۱۳۸۹ کتابخانه تخصصی علوم قرآن و عترت را بنیان گذاری نمودیم.
- و...
- و بالاخره ایقان به شهر کتابخانه ها<sup>(۱)</sup> مشهور شد و صادق زاده خانواده کتابدار<sup>(۲)</sup>.

---

۱. شهری کوچک با ۵ هزار نفر جمعیت ساکن و حدود ۴ هزار نفر مهاجرپذیر که علاوه بر کتابخانه های آموزشی و مساجد دارای سه باب کتابخانه می باشد. کتابخانه عمومی ایقان، کتابخانه عمومی کارگران و ایقان و کتابخانه تخصصی علوم قرآن و عترت و ایقان.

۲. علاوه بر اینجانب، خواهرم در طول مسئولیت اینجانب به مدت ۵ سال در کتابخانه به صورت افتخاری همکاری نموده، بعد از من به پیشنهاد انجمن کتابخانه که به پاس قدردانی از خواهرم شده بود، خواهرم مسئولیت کتابخانه عمومی ایقان را از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۹ به عهده داشته و اکنون در حال تحویل کتابخانه عمومی ایقان، و آماده برای قبول مسئولیت کتابخانه تخصصی قرآن و عترت می شوند، عروس خانواده - خانم اعظم نجفقلی نژاد - کتابدار و دانشجوی دکترای کتابداری

اکنون که بیش از ۶ سال است در بخش نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ایران مشغول فعالیت هستم و مسئولیت فراهم‌آوری مخطوطات را دارم و از طریق کارشناسان و اساتید این حوزه به ویژه استاد ارجمندم جناب آقای مستوفی اشتیاق و صف‌ناپذیر ایشان (آقای مرعشی) و فرزندش را به فراهم‌آوری مخطوطات می‌شنوم، هرروز بیشتر از روز گذشته به اهمیّت کار آیت‌الله مرعشی نجفی رحمته‌الله پی می‌برم. علی‌رغم این که ۵ نوبت<sup>(۱)</sup> از این کتابخانه بازدید کرده‌ام، اما سیر نشده‌ام. به این شخصیت بزرگوار و فرزند برومندش که سکاندار یادگار بی‌نظیر پدر و در این عرصه فعالیت‌ها و خدمات چشمگر و ارزنده‌ای دارد، افتخار می‌کنم و درود می‌فرستم. خوشحال هستم و جای بسی تشکر فراوان دارد که مدیران محترم کتابخانه ملی ایران در اولین جلسه هماهنگی امور مربوط به دهمین همایش بزرگداشت حامیان نسخه‌های خطی با پیشنهاد اینجانب<sup>(۲)</sup> در خصوص "تجلیل از آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره) و فرزندش به پاس تداوم راه پدر" موافقت کردند. انشاءالله سرمشق همه کتابداران باشد.

---

هستند. برادرم آقای سعید صادق‌زاده مدتی به صورت افتخاری در کتابخانه عمومی کارگران وایقان کتابدار بوده و در غیاب خواهرمان که به تنهایی کتابخانه عمومی وایقان را اداره می‌کند جانشین بوده، پدرم - آقای محرم صادق‌زاده - در حفظ فضای سبز و حل مشکلات کتابخانه به صورت افتخاری می‌کوشد و در مواقع لزوم به مراجعه کنندگان خدمات هم می‌دهد و مادرم - خانم ام‌کلثوم خوشبختی وایقان - در پذیرایی از میهمانان کتابخانه و مسئولانی که قدم به کتابخانه می‌گذاشتند رسم میهمان‌نوازی را در خانه به نحو احسن به جا می‌آوردند و افتخار می‌کنند.

۱. دو نوبت در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ دانشجویان دانشگاه پیام نور تبریز را که درس مرجع‌شناسی برایشان تدریس می‌کردم. و دو نوبت با مدیران و مسئولان کتابخانه ملی ایران.
۲. جلسه مورخه ۱۳۸۹/۷/۲۱ با حضور استاد ارجمندم جناب آقای دکتر حبیب‌الله عظیمی عضو محترم هیأت علمی و معاون سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، جناب آقای فتح‌الله کشاورز مدیر کل محترم کتاب‌های خطی و نادر و جناب آقای حمید سلیم گندمی عضو محترم هیأت علمی و مدیر محترم گروه اطلاع‌رسانی کتابخانه ملی ایران.